

جی. نامس کوک



راهنمای خواننده

اخلاقِ اسپینوزا

ترجمه علی حسن زاده

به

پاتریشیا

با عشق و حق شناسی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۹
فصل یکم - اسپینوزا و اخلاق: پس زمینه و بافتار.....	۱۱
فصل دوم - مضامین اصلی و تأثیر فیلسوفان گذشته.....	۲۱
فصل سوم - خواندن متن.....	۳۱
بخش یکم - درباره خدا.....	۳۲
بخش دوم - درباره طبیعت و منشأ نفس.....	۶۹
بخش سوم - درباره منشأ و طبیعت عواطف.....	۱۱۹
بخش چهارم - در خصوص بندگی انسان یا قوت عواطف.....	۱۳۹
بخش پنجم - درباره قدرت عقل، یا آزادی انسان.....	۱۶۶
فصل چهارم - تأثیر اخلاق.....	۱۹۷
یادداشت‌هایی برای مطالعه بیشتر.....	۲۱۳
واژه‌نامه.....	۲۱۹
نمایه.....	۲۲۱

پیشگفتار

اخلاق^۱ اسپینوزا عموماً به منزله یکی از شاهکارهای فلسفه مدرن متقدم شناخته می‌شود. اما به چشم خواننده تازه‌وارد و ناورزیده اثری بسیار دشوار و رعب‌آور می‌نماید. این اثر که به «شیوه‌ای هندسی» به نگارش درآمده و با واژگان فلسفی ناآشنایی بیان شده است، چالشی دلهره‌آور را در برابر خواننده تازه‌کار می‌نهد.

اگرچه ممکن است شکل و قاموس اخلاق بیگانه به نظر آید، نظام فلسفی‌ای که اسپینوزا در این اثر پیش می‌نهد از بسیاری جهات نگرشی به‌غایت مدرن دارد. اسپینوزا، به‌یاری روشی عقلانی، با جدی‌گرفتن علم و نگرستن انسان‌ها از منظری صرفاً طبیعت‌باورانه، تشخیصی روانشناختی را از منشأ ناخشنودی‌هایمان عرضه می‌کند و برنامه درمانی خودبهبودبخشی عاطفی و اخلاقی‌ای را پیش می‌نهد که به آزادی، خشنودی و حتی سعادت منتهی می‌شود. او در میانه‌های راه به پرسش‌هایی می‌پردازد که هنوز هم اهمیت دارند، پرسش‌هایی درباره خدا، غایت، تناهی انسان، توهم و رهایی.

خواننده ساعی و سرسخت تاریخ فلسفه اسپینوزا را یکی از اندیشمندان اساسی و رادیکال سپیده‌دمان مدرنیته به شمار خواهد آورد. چه‌بسا خواننده عام امروزی با روحی خویشاوند مواجه شود و جهان‌بینی‌ای را بیابد که تفاوت زیادی با جهان‌بینی ما ندارد.

۱. بنگرید به باروخ اسپینوزا (چاپ ششم، ۱۳۹۳). اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی. در ترجمه اصطلاحات، عبارات و قطعات اخلاق اسپینوزا عمدتاً از این برگردان فارسی یاری گرفته‌ام.

راهنمای خواننده حاضر با این امید نگاشته شده است که اخلاق را برای همه خوانندگان معاصر، در هر سطحی که باشند، دسترس پذیرتر و گیراتر سازد.

فصل یکم طرحی از بافتار زندگی نامه‌ای و تاریخی ترسیم می‌کند و از این راه پس زمینه اخلاق را در اختیار می‌گذارد. فصل دوم چهار مضمون اصلی — «ایده‌های بزرگ» — را معرفی می‌کند و توضیح می‌دهد و هدف آن آشناسازی خواننده با نظام اسپینوزا و ارائه رؤس کلی این نظام است. بخش اصلی راهنمای خواننده حاضر (فصل سوم) خوانشی گام‌به‌گام از اخلاق به دست می‌دهد — قاموس کتاب را روشن می‌سازد، استدلال آن را توضیح می‌دهد، در باب انگیزه‌های مؤلف تأمل می‌کند و می‌کوشد تناقض‌های ظاهری را برطرف سازد. امیدوارم این کتاب، آن‌جا که متن اسپینوزا مبهم است، دست‌کم تا حدی واضح و گویا باشد. امیدوارم این راهنما، آن‌جا که اخلاق به دشواری پیش می‌رود، آرام و روان حرکت کند. در فصل چهارم رد برخی از خطوط تأثیر تاریخی کتاب اخلاق را از زمان انتشار آن (در سال ۱۶۷۸) تا به امروز پی خواهیم گرفت.

خواننده کار دشواری در پیش رو دارد، اما من امیدوار و مطمئنم که تلاش او بی‌ثمر نخواهد ماند و در پایان درک بیشتری از فیلسوفی اثرگذار و کتابی مهم به دست خواهد آورد. اخلاق اثر آسانی نیست، اما بنا به گفته معروف خود اسپینوزا در آخرین کلام متن، «هر چیز عالی همان قدر که نادر است دشوار هم هست».

نقل قول‌های اخلاق را عمدتاً از ترجمه ای. ام. کرلی برگرفته‌ام اما گاه از ترجمه ساموئل شیرلی نیز یاری گرفته‌ام (بنگرید به جزئیات کتاب‌شناختی در پایان کتاب). در ارجاع به قطعات اخلاق، شیوه کوتاهی را به کار برده‌ام که اینک به شیوه رایج تبدیل شده است، برای نمونه: «(ق ۱۷ب)» اشاره دارد به برهان قضیه ۱۷ از بخش ۳ اخلاق؛

«(ق ۱۱ن)» اشاره دارد به نتیجه قضیه ۱۱ از بخش ۲؛

«(ق ۱۵تب)» اشاره دارد به تبصره قضیه ۱۵ از بخش ۱؛

«(مت ۱)» اشاره دارد به اصل متعارف ۱ در بخش ۲؛

«(ق ۴ت)» اشاره دارد به تعریف نخست از بخش ۴؛

«(ح ۷ب)» اشاره دارد به برهان حکم ۷ در احکام (که همه پس از قضیه ۱۳ از بخش ۲ می‌آیند)؛

«(مو ۳)» اشاره دارد به اصل موضوعه سوم (همه اصول موضوعه پس از قضیه ۱۳ از بخش ۲ می‌آیند)؛

و جز این‌ها.

فصل یکم

اسپینوزا و اخلاق: پس‌زمینه و بافتار

اسپینوزا در دوران زندگی خویش بیش از هر چیز دیگر به‌خاطر ایده‌های رادیکالش دربارهٔ دین و سیاست اشتهار یافت. در جوانی، به سن بیست‌و‌چهار سالگی، جامعهٔ یهودی آمستردام او را نفرین و تکفیر کردند زیرا از دید مشایخ کنیسه دیدگاه‌های او چندان آیین‌شکنانه بود که نمی‌شد در برابر آن‌ها تسامح نشان داد. چهارده سال بعد، در سال ۱۶۷۰، اسپینوزا کوشید از راه انتشار کتابی در دفاع از آزادی اندیشه و آزادی جراید روند وقایع در سیاست هلند را تحت تأثیر قرار دهد. او در دفاع از موضع خویش تحلیلی ارائه داد که نگرش‌های سنتی به کتاب مقدس، دین نهادینه و بنیاد اقتدار سیاسی را زیر سؤال برد. چنین کتابی، حتی در کشور لیبرالی نظیر هلند، نمی‌توانست آشکارا و بی‌پرده منتشر شود، بنابراین با امضای مؤلفی ناشناس بیرون آمد و در صفحهٔ عنوانش به‌دروغ ادعا شده بود که در هامبورگ آلمان به چاپ رسیده است. این اثر، با عنوان چشمگیر رسالهٔ الهیاتی-سیاسی^۱، توانست آن‌طور که باید و شاید در سیاست روز اثر بگذارد و دیری نپایید که اولیای امور آن را در همه جا ممنوع کردند. اما به‌رغم این ممنوعیت، متفکران سرتاسر اروپا کتاب را خواندند و، وقتی در نهایت معلوم شد مؤلف کتاب کیست، اسپینوزا در مقام پژوهش‌گر خبره

۱. بنگرید به بندیکت اسپینوزا (۱۳۹۸). رسالهٔ الهی-سیاسی، ترجمهٔ علی فردوسی، تهران: شرکت سهامی انتشار.

و فاضلِ متون کتاب مقدس تحسین و احترام همگان را برانگیخت. اما متأسفانه در مقام آزاداندیشِ خطرناک و حتی خدا ناباور نیز آوازه یافت.

اسپینوزا، درست در این حال و هوای بدنامی و بدگمانی، نگارش مهم‌ترین اثر خویش، اخلاق، را به پایان رساند. چندین سال متمادی ایده‌های این کتاب را پرورانده بود و تقریباً یک دهه وقت گذاشته بود تا آن ایده‌ها را به واضح‌ترین و قانع‌کننده‌ترین شکل ممکن درآورد. سخت مشتاق بود یافته‌هایش را به اشتراک بگذارد و در سال ۱۶۷۵ عملاً گفت‌وگو با ناشر را آغاز کرد. اما روز به روز معلوم شد انتشار این کتاب، حتی با امضای مؤلف ناشناس، می‌تواند بسیار خطرناک باشد، بنابراین فرایند انتشار را متوقف ساخت و تصمیم گرفت در روزگاری مساعدتر و خجسته‌تر دست به این کار خطیر بزند. اما عمرش به دیدن آن روزگار کفاف نداد و دو سال بعد در چهل و چهار سالگی چشم از جهان فرو بست. هنگام مرگش، دست‌نوشته اخلاق در کشوی میز کناری‌اش بود. نسخه چاپی این دست‌نوشته سال بعد در «آثار منتشره پس از مرگ ب.د.ا»^۱ بیرون آمد. دوستان اسپینوزا این مجلد را پنهانی ویرایش و منتشر کرده بودند. اولیای امور این کتاب را نیز در همه جا ممنوع کردند. با این حال، کتاب خواننده فراوانی یافت.

کار پیشین اسپینوزا عمدتاً روی دین و نظریه سیاسی متمرکز بود، اما او در اخلاق دایره پژوهش‌هایش را فراخ می‌کند تا تقریباً به همه مسائل بنیادین فلسفه پردازد. در یک مجلد واحد سروقت پرسش‌های کانونیِ متافیزیک، معرفت‌شناسی، فیزیک، فلسفه ذهن، روانشناسی و اخلاق می‌رود. اسپینوزا به این پرسش‌ها یکی پس از دیگری، به سان معمایی مجزا، نمی‌پردازد بلکه، برعکس، شرحی نظام‌مند فراهم می‌کند که در آن هر عرصه پژوهش مکان معین خود و نیز ارتباطی تنگاتنگ با عرصه‌های دیگر دارد.

اگرچه اخلاق اسپینوزا در زمان نخستین انتشارش سرکوب و بدنام شد، اینک عموماً به منزله یکی از شاهکارهای بی‌چون و چرای سرآغاز فلسفه مدرن بازشناخته

1. 'Posthumous Works of B.D.S.'

می‌شود. اما اخلاق، به‌سان بسیاری از آثار بزرگ دیگر، برای خواننده ناآزموده و ناورزیده متن آسانی نیست. اسپینوزا تصمیم گرفت فلسفه‌اش را در قالبی هندسی بریزد که با تعاریف، اصول متعارفه، قضایا و برهان‌ها آغاز می‌شود. برای انتخاب این شیوه نگارش دلایل موجهی وجود دارد (که در فصل سوم به آن‌ها خواهیم پرداخت)، اما قالب هندسی، به‌سان سبک گفت‌وگویی‌تر و روایی‌تر نوشتار، خواننده را به‌گونه‌ای شخصی‌درگیر نمی‌کند. ساختار هندسی ایده‌های فلسفی و پیوندهای منطقی آن‌ها را در کانون توجه قرار می‌دهد و در عین حال مؤلف را از انظار پنهان می‌کند. نظم هندسی شرح فرصتی در اختیار مؤلف قرار نمی‌دهد تا خود را معرفی کند یا چرایی درگیری‌اش با این طرح فلسفی را توضیح دهد.

اسپینوزا ترجیح می‌داد ناشناختگی‌اش را حفظ کند، اما دانستن چیزهایی درباره زندگی مؤلف و شرایط نگارش اثر برای خواننده مدرن مفید است. مطمئناً، زندگی اسپینوزا به ما می‌گوید که دیدگاه‌های فلسفی‌اش اگر در عمل به اجرا گذاشته شوند به کجا ختم می‌شوند — زیرا زندگی اسپینوزا سخت همخوان با اصول فلسفی و اخلاقی‌ای بود که در اخلاق یافت می‌شود. یکی از مسائلی که بسیاری از معاصران او را مسحور و متعجب می‌ساخت این بود که چگونه انسانی مدافع ایده‌هایی این‌گونه حرمت‌شکن می‌تواند چنین زندگی اخلاقی نمونه‌ای داشته باشد. حتی امروز هم سادگی و آرامش زندگی او با همان فصاحت و شیوایی آثار مکتوبش با بسیاری از ستاینده‌هایش سخن می‌گوید. این آرامش زمانی بیش از پیش ارزشمندتر می‌شود که به یاد آوریم او در طول زندگی خویش آماج طرد و تکفیر و خصومت و بهتان و افترا بود.

زندگی اسپینوزا

اسپینوزا به‌سال ۱۶۳۲ در شهر بندری پرجنب‌وجوش آمستردام هلند زاده شد. در آن زمان شهر در اوج قدرت و رونقش بود، در بحبوحه چیزی که از آن با عنوان «عصر طلایی» آمستردام یاد می‌کنند. دادوستد حرف اول و آخر را می‌زد، کشتی‌ها هر روز

از سرتاسر جهان در بندر لنگر می‌انداختند و با خود اجناس نایاب و ثروت کلانی را برای شهر به ارمغان می‌آوردند. تاجران با ثروتی که به هم زده بودند خانه‌های اعیانی زیبایی را ساختند که هنوز هم به آبراهه‌های شهر قدیمی زینت می‌دهد. آمستردام زادگاه هنرمندانی نظیر رامبرانت^۱ (همسایه اسپینوزا) و دانشمندان مهمی نظیر آنتون فان لیون‌هوک^۲، مخترع میکروسکوپ، بود.

آمستردام، شاید تا اندازه‌ای به سبب نقشش در مقام مرکز تجارت بین‌المللی، دست‌کم بر اساس معیارهای زمانه شهری پیشرو و روادار بود. دلیل اصلی این‌که اجداد اسپینوزا پس از ترک اجباری زادگاه خویش، پرتغال، در آن‌جا رحل اقامت افکندند رواداری دینی شهر بود. خانواده اسپینوزا یهودی بودند و دادگاه تفتیش عقاید کاتولیک سه راه پیش پای یهودیان اسپانیا و پرتغال نهاده بود: گروش به مسیحیت، مرگ یا تبعید. نیاکان اسپینوزا تبعید را برگزیدند، با کشتی به آمستردام آمدند و در منطقه یهودی نسبتاً بزرگ شهر سکونت گزیدند.

میخائل و هانا دوبرا دو اسپینوزا پسر ارشد خود را «باروخ» نامیدند — اسمی عبری به معنای «فرخ» [خجسته، متبارک]. او در مدرسه تلمود توراً^۳ به تحصیل پرداخت و شاید حتی در این فکر بود که روزی ربی شود. اما هر چه متون و شروح عبری را بیشتر مطالعه کرد، متوجه شد که اختلاف بیشتری با تفسیر ارتدکس آموزگارش دارد. او تفسیر متنی و منطق را از مطالعه این آثار فراگرفت، اما آن‌ها در نهایت او را خرسند نساختند.

افق‌های فکری او در اواخر دوران نوجوانی‌اش (یا شاید در عنفوان جوانی‌اش) گسترش یافت و اشتیاق و علاقه فراوانی به مطالعه نوشته‌های اندیشمندان مسیحی و سکولار پیدا کرد. اما برای مطالعه این نوشته‌ها باید زبان لاتین را فرامی‌گرفت زیرا در آن زمان تقریباً همه این آثار به زبان لاتین نوشته می‌شدند. از بخت‌یاری او، پزشکی دانشمند به نام فرانسیس فان دِن‌لِندِن^۴ در منزل خود زبان لاتین تدریس

1. Rembrandt

3. Talmud Torah School

2. Anton van Leeuwenhoek

4. Francis van den Enden

می‌کرد و اسپینوزا در این کلاس‌ها افزون بر فراگیری زبان با جهان وسیع‌تر ایده‌های فلسفی و علمی نیز آشنا شد.

اسپینوزا در بیست‌سالگی پدرش را از دست داد. برای مدتی، به‌همراه برادرش گابریل به تجارت میوه و سبزیجات پرداخت، اما به نظر می‌رسد که اسپینوزا دلبسته مطالعات خویش بود تا تجارت میوه و سبزی. هرچه بیشتر فراگرفت، دیدگاه‌های الهیاتی و دینی‌اش با دیدگاه‌های ربّی‌ها و مشایخ اختلاف بیشتری پیدا کرد. اسپینوزا هم در اندیشه و هم در عمل از جماعت یهودی دوری گزید؛ در اندیشه‌اش از ارتدکسی و در زندگی روزانه‌اش از مراعات اسباب دین کاست.

بر ما معلوم نیست دقیقاً چه چیزی به گسست نهایی در سال ۱۶۵۶ انجامید. در نقطه‌ای، مشایخ یهود دیدگاه‌هایی را که اسپینوزا از آن‌ها جانبداری می‌کرد و زندگی سکولار فزاینده‌ای را که در پیش گرفته بود بی‌اندازه غیرارتدکس تشخیص دادند. به او فرصت داده شد تا راه و رسم خویش را تغییر دهد و از بدعت‌هایش اظهار ندامت کند، اما او مصالحه نکرد. بنابراین، اسپینوزا هم، به‌سان اسلافش که به‌دلایل دینی تبعید شده بودند، از جماعت یهودی تبعید شد زیرا از برآوردن انتظارات مشایخ ارتدکس امتناع کرده بود. حکم تحریمی که اسپینوزا بر اساس آن رسماً تکفیر شد (تقریباً) چنین بود:

به حکم فرشتگان و به فرمان انسان‌های مقدس و متبارک، ما باروخ دو اسپینوزا را تکفیر، طرد، لعن و نفرین می‌کنیم... نفرین بر او باد هنگام روز و نفرین بر او باد هنگام شب؛ نفرین بر او باد وقتی سر بر زمین می‌نهد و نفرین بر او باد وقتی به پا می‌خیزد. نفرین بر او باد وقتی بیرون می‌رود و نفرین بر او باد وقتی داخل می‌شود. پروردگار او را نخواهد بخشید، خشم و غضب پروردگار و قهر او بر او مستدام خواهد بود، و همه نفرین‌هایی که در این کتاب نوشته شده‌اند بر او آوار خواهد شد... هیچ‌کس حق ندارد با او گفت‌وگو کند، یا مکاتبه کند، یا لطفی در حقش بکند، یا زیر یک سقف با او بماند، یا بیشتر از چهار ذراع به او نزدیک شود، یا رساله‌ای را که او املا کرده است یا به دست خود نوشته است بخواند.[۱]

این کلمات دهشتناک اسپینوزا را از اجتماعی که در آن بزرگ شده بود، مطالعه، کار و عبادت کرده بود برای همیشه جدا کرد. اسپینوزا پس از تکفیر در سن بیست و چهار سالگی، نام خود، باروخ، را عوض کرد و معادل لاتین آن، بندیکتوس، را برگزید. زندگی آرامی داشت و هرازگاهی با گروهی از مسیحیان پروتستان که همچون او غیرارتدکس بودند سخن می‌گفت. با تاجران، فیلسوفان و دانشمندان مهمی که به ایده‌های او علاقه نشان داده بودند مکاتبه می‌کرد. در بیست سال بین تکفیر و مرگش پنج بار به شهرهای مختلف هلند جابه‌جا شد، و همیشه اتاقی را در خانه یک شهروند بومی اجاره می‌کرد. در نهایت سادگی و امساک زندگی می‌کرد و با تراشیدن عدسی نانی به کف می‌آورد و می‌خورد. یکی از دوستانش به نام سیمون دو وریس^۱ پیشنهاد هدیه‌ای به مبلغ دو هزار فلورین (حدود پانصد پوند انگلیس) را به او داد تا زندگی را برای وی آسان‌تر سازد. اما اسپینوزا از او خواهش کرد مبلغ هدیه را پایین‌تر بیاورد و به او توضیح داد که این مبلغ هنگام قطعاً توجه او را از کار و مطالعاتش منحرف خواهد کرد. و شگفت آن‌که حتی شغل آبرومند و پردرآمد استادی در دانشگاه هایدلبرگ آلمان نیز به او پیشنهاد شد. اما او مؤدبانه این سمت را رد کرد و از حواس‌پرتی‌ها و فشارهای سیاسی‌ای که ممکن بود این شغل به همراه آورد ابراز نگرانی کرد. اسپینوزا در محله‌های شلوغ روی عدسی‌ها و فلسفه‌اش کار می‌کرد. از سال ۱۶۶۵ تا ۱۶۷۰ اخلاق را به گوشه‌ای افکند تا روی رساله الهیاتی-سیاسی تمرکز کند. پس از انتشار این رساله (با امضای مؤلفی ناشناس که جنجال فراوانی به پا کرد) سروقت کار اصلی‌ای که در دست داشت رفت و تا پایان روی اخلاق کار کرد. در اواخر عمر گوشه‌گیر و منزوی نبود زیرا تنی چند از فرهیختگان به بینش‌های او ارج می‌نهادند و برای گفت‌وگوی عصرانه پیش او می‌آمدند. اما بیشتر اوقات خود را در یک اتاق سپری می‌کرد و گرد و غبار عدسی که دائم آن را تنفس می‌کرد به ریه‌هایش آسیب رسانده بود. او در یک بعدازظهر یکشنبه سال ۱۶۷۷، در آخرین شهر اقامتش، لاهه، آرام و خاموش درگذشت.

اخلاق و جنجال

اسپینوزا طی چندین سال قسمت‌هایی از اخلاق را با تنی چند از دوستان معتمدش در میان گذاشته بود. به این شکل اولیای امور خبردار شدند که آن «یهودی مرتد»ی که رساله زیان‌بار را نوشته بود کتابی را به نگارش درآورده است که در آن می‌خواهد فلسفه‌اش را به شیوه‌ای جامع‌تر و نظام‌مندتر ارائه کند. پس از مرگ اسپینوزا، گروهی درصدد یافتن دست‌نوشته برآمدند تا آن را نابود یا دست‌کم از انتشارش ممانعت کنند. حتی از رم نیز که فاصله زیادی با هلند داشت پیام‌هایی حاکی از ابراز نگرانی درباره تبعات خطرناک انتشار کتاب رسید.^[۲]

خوشبختانه، دوستان اسپینوزا درست زمانی که مقدمات چاپ کتاب را فراهم می‌کردند توانستند از چنگ مقامات بگریزند. کتاب در ژانویه سال ۱۶۷۸ بیرون آمد و داوری کلیساها و دولت سریع و سختگیرانه بود. در تاریخ چهارم فوریه، در همان هفته‌های نخست انتشار اولین نسخه‌ها، دادگاه روحانیان نوسامان لیدن آن را چنین خواندند: «کتابی که شاید از آغاز جهان تا به امروز ... در بی‌خدایی گوی سبقت را از همه کتاب‌های دیگر می‌رباید و می‌کوشد هرگونه دین را سرنگون سازد و کفر و بی‌دینی را بر سریر قدرت بنشاند». تا ژوئن همان سال، کتاب رسماً در همه جای هلند و در اکثر استان‌های دیگر پادشاهی هلند ممنوع شد.^۱

برای درک هراس نهاد [حکومتی] از فلسفه اسپینوزا و مخالفتش با آن، باید یادآور شویم که در روزگار اسپینوزا انقلاب فکری آهسته اما عمیقی در اروپای غربی در حال وقوع بود. نتیجه نامعلوم بود و جزئیات نامشخص، اما جهت عمومی تغییر کاملاً واضح و آشکار بود. اجازه دهید برخی از عوامل رانشگر این انقلاب را برشماریم:

۱. رنسانس یا نوزایی آگاهی از فرهنگ کلاسیک را که تأکید را بر جامعه انسانی و جهان

۱. «هلند» [Holland] نام منطقه‌ای در «کشور پادشاهی هلند» [Netherlands] است که از دو استان هلند شمالی و هلند جنوبی تشکیل می‌شود. بزرگ‌ترین شهر استان هلند شمالی آمستردام، زادگاه اسپینوزا، و مرکز استان هلند جنوبی لاهه، آخرین اقامت‌گاه اسپینوزا، است.

طبیعی می‌نهاد دیگر بار بیدار کرده بود. و درک این نکته دشوار نبود که مؤلفان بزرگ عصر کلاسیک با قلمی درخشان و آکنده از بیش و بصیرت و بدون بهره‌گیری از حکمت کتاب مقدسی یا الهیات مسیحی درباره زندگی انسان و کیهان آثاری از خود بر جای گذاشته بودند.

۲. دین‌پیرایی یگانگی مسیحیت غربی و هم‌رأیی مؤمنان را در خصوص آیین مقدس، رستگاری و تفسیر متون مقدس متزلزل ساخته بود. نزاع‌های اعتقادی بی‌پایان و جنگ‌های دینی خونین پذیرش این نکته را بیش از پیش دشوار ساخت که مردم به‌سان قبل از راستی و درستی بی‌چون و چرای باورها و وفاداری‌های خویش خاطر جمع‌اند.

۳. «علوم جدید» نجوم، نورشناسی و مکانیک زیربنای نظریِ هم‌نهاد ارسطویی مسیحی را که قرن‌ها حکمفرما بود به پرسش می‌کشیدند. با افزایش شواهد دال بر درستی این دیدگاه کوپرنیک که ما به‌معنای دقیق کلمه در مرکز جهان نیستیم، مردم به این سمت گرایش یافتند که در معنایی مجازی‌تر از نو به «مکان» بشر بیندیشند. «فلسفه طبیعی» تازه با پیشگامی اندیشمندانی نظیر گالیله و دکارت این ایده را مطرح کرد که رخدادهای طبیعت همخوان با قوانین مکانیکی‌ای روی می‌دهند که می‌توان آن‌ها را در قالبی ریاضیاتی صورت‌بندی کرد. با ریشه‌دواندن این دیدگاه به‌ناگزیر پرسش‌های دشواری مطرح شد — پرسش‌هایی درباره اراده آزاد انسان، امکان معجزه، و نقش غایت — غایت الهی — (اگر اساساً چنین چیزی در کار باشد) در تبیین چیزها. و دیری نگذشت که این پرسش در ذهن مردم ایجاد شد که آیا آن نوع تبیین‌های مکانیکی‌ای را که علوم جدید عرضه می‌کنند می‌توان در مورد انسان‌ها و جامعه انسانی نیز به کار بست یا خیر.

فرایند تغییری در راه بود که سرانجام به روشنگری و جهان‌بینی‌ای انجامید که با مدرنیته مرتبط می‌دانیم. رخدادهای بزرگی در پیش بود: نگرشی سکولار مبتنی بر عقل و علم به‌نحوی فزاینده در مباحثات مربوط به بهزیستی، اخلاق و سیاست انسان منظرهای دینی سنتی را به پرسش می‌گرفت؛ فلسفه، که زمانی «ندیمه الهیات» بود، خود را از یوغ آن رها می‌ساخت و در عوض نقشی فعال در ظهور جهان‌بینی علمی ایفا می‌کرد — جهان‌بینی‌ای غالباً در تضاد با دین و حیانی.

در سال‌های ۱۶۷۰، این انقلاب هنوز در مراحل ابتدایی‌اش بود. اما با پس‌نگری تاریخی می‌توانیم دریابیم که روحانیان و قاضیان حق داشتند آثار اسپینوزا را خطرناک به شمار آورند. هیچ اثر دیگری در آن روزگار چنین نگرش نظام‌مند و منسجمی را به

جهان پیش نمی‌نهد، آن هم از منظر کسی که باور به دین و حیانی را تعلیق می‌کند و دعاوی علم طبیعی نوظهور را جدی می‌گیرد. در آثار اسپینوزا می‌توان مهم‌ترین نقوش روشنگری و خود مدرنیته را به‌شکلی برجسته دید. ترس صاحبان قدرت از نوشته‌های اسپینوزا بی‌جهت نبود زیرا اسپینوزا از بسیاری جهات آینه تمام‌نمای آینده بود، و آینده با علایق محافظه‌کارانه آنان همخوان نبود.

با بررسی مضامین اصلی اخلاق اسپینوزا در فصل بعد روشن خواهد گشت که دیدگاه‌های او تا چه پایه متفاوت با جریان اصلی روزگارش بود. سپس با بررسی دقیق‌تر و مفصل‌تر خود متن خواهیم دید که این دیدگاه‌ها چگونه در نظام یکپارچه فوق‌العاده‌ای گرد آمده‌اند. این ایده‌ها، اگرچه بیش از سه قرن پیش به نگارش درآمده‌اند، حتی امروز هم عاری از گیرایی و توان پرسش‌گری نیستند.

یادداشت‌ها

۱. می‌توان متن کامل‌تر را در کتاب زیر یافت:

2. Steven Nadler, Spinoza: A Life. Cambridge: Cambridge University Press, 1999, p. 120.

۳. برای بحثی فوق‌العاده در باب جنجال پیرامون انتشار اخلاق، بنگرید به:

Jonathan Israel's, Radical Enlightenment. Oxford: Oxford University Press, 2001. The Quoted passage from the Leiden Consistory is found in Israel's work (p. 291).